

## سرگفتار باستان‌شناسی

### چراغ نظر در میدان عمل

هیچ دانشی از جمله باستان‌شناسی که با فعالیت‌های چند ضلعی گسترده و به‌غایت پیچیده، حساس، پرهزینه و عمرخوار در میدان عمل رویاروست، مستغنی از چراغ نظر نیست. نحوه نگرش ما به چیزها اغلب تأثیر جدی و تعیین‌کننده بر نوع مواجهه ما با واقعیت و یا اساساً هر پدیده و رویدادی می‌تواند داشته باشد. همانطور که طرح مسأله‌ها و فرضیه‌های تازه، موضوعات نو را دامن زده‌اند عیارها نیز پدیده‌های نو را آفریده‌اند. چراغ نظر نیز پرتو تازه بر زوایای واقعیت‌های جدید افکنده و نقش مؤثر در ابتدای ذهن و اندیشه ما به سمت لایه‌های نامریی و منطقه‌های ناشناخته‌تر داشته است. البته نباید فراموش کرد که هم آن نحوه نگاه و عیار نو، هم این چراغ نظر، تیغ‌های دو لب هستند در نیام امکان. به این معنا که هم قوه گشودن گره و راه و مناظر تازه را دارند، هم آن که قابلیت ارائه تصویری موهوم، تحریف شده، کژ و ناراست از چیزها را. اهل نظر نیک می‌دانند چه اندازه امکان سوء استفاده و ناراست از دقیق و راست‌ترین میزان‌ها همیشه وجود دارد. به هر رو علی‌رغم دشواری‌ها و مخاطرات نظری بر سر راه، واقعیت این است که ورود به تاریکستان تاریخ و گذشته تاریخی و همچنین ظلمات شواهد باستان‌شناختی بدون بنیه نظری قوی و خمیرمایه فکری غنی و دستگاه گوارش ذهن و اندیشه تندرست و استفاده از چراغ نظر و بهره داشتن از آگاهی عمیق‌تر از واقعیت‌های شبه‌واقعی (Quasi Fact) باستان‌شناختی و ساختارهای به‌هم ریخته و معناها و قصدها و نیت‌ها و انگیزه‌ها و اندیشه‌های مفقود (Lost Logoi, Lost archai) خطر کژروی و گمراهی و تحریف و تخریب «واقعیت‌های» پیچیده باستان‌شناختی همواره در کمین بوده و حتی اجتناب از آن سخت دشوار نیز خواهد بود. این تنها یک شکست صرفاً علمی نیست که در جراحی و جستن و کاویدن و کشف و یافتن و گرد کردن و شناختن و شناساندن

چیزهایی که نمی‌شناسیم زیر آوار حجم سنگین اجساد و اجسامشان گم شده و گریزگاهی برای خروج نیابیم، بلکه یک ناکامی معنوی نیز هست. باستان‌شناسی بدون چراغ نظر، بدون فروغ آگاهی نظری معرفت کاو، تحلیلی و فلسفی‌تر ظلماتی بیش نیست. شمار کسانی که زیر آوار آثار و اثقال و جام‌های شکسته باستان‌شناسی بی‌آنکه به جرعه‌ای از باده معرفت دست یابند در سراب توهم گم و ناپدید شده‌اند، کم نیستند. باستان‌شناسی می‌تواند هم جام باشد و هم باده؛ البته جام‌های شکسته بسیار و باده‌های معرفت و معناهای ریخته از کف رفته و مفقود فراوان. هیچ چیز در ظلمات واقعیت‌های مخدوش و مدفون باستان‌شناسی، تندرست و گویا نیست.

معماری «دیدالی» و ماهیت پیچیده و چندگون باستان‌شناسی به‌مثابه یک رشته و دانش دانشگاهی بدون چراغ نظر و فهمی فلسفی و معرفت کاوتر، فهم‌پذیر نیست. اقبال متوسط و نخبگان اجتماعی بدون آن که بدانند در درون باستان‌شناسی چه اتفاق افتاده از دستاوردها، اطلاعات، معلومات و معارف آن استفاده‌های بسیار برده و مناظر و معارفی که باستان‌شناسان از گذشته به روی خاص و عام گشوده‌اند همواره در معرض سوء استفاده‌ها و برداشت‌های ناراست قرار گرفته است. باستان‌شناسان خود نیز مصون و منزله از کژروی و کژ فهمی و استنتاج‌های ناراست و تحریف و تخریب و تخلیط و تسطیح موضوعات مورد مطالعه خود نبوده‌اند. به‌ویژه آن گروه از باستان‌شناسانی که فارغ از خمیرمایه فکری و نظری لازم و ناآشنا به هستی و چیستی واقعی دانش باستان‌شناسی و ناآگاه به ماهیت واقعیت‌های شبه‌واقعی و مخدوش و خاموش و بی‌نام و بی‌هویت و ناقص شواهد باستان‌شناختی و پیکره شقه‌شده موضوعات مورد مطالعه و همچنین کاستی‌های تجربی و نارسایی‌ها و ناکامی‌های معرفتی آن وارد منطقه‌های پیچیده و صعب‌العبور مشاهدات و مطالعات باستان‌شناسی شده‌اند؛ بیشتر در معرض خطر تحریف و

توهم و استنتاج‌های کژ و استنباط‌های معوج و داوری‌های نادرست در وصف و معرفی یا تقریر و تفسیر شواهد و قراین باستان‌شناسی بوده‌اند.

مسئله مهم معرفت‌شناسی و لایه‌نگاری نظری ساختار موضوعی باستان‌شناسی، تداخل‌های چندضلعی و پیچیده قلمرو طبیعی با ساخت تاریخی، ارزیابی و وثاقت دوران‌بندی‌های باستان‌شناسان در نگارش تاریخ به‌طریق باستان‌شناختی و یا اصولاً اعتبار علمی و معرفتی چنین نگارشی و همچنین شیوه‌های نامگذاری دوره‌های تاریخی و نقش مفاهیم و کنش‌های زبانی در تدوین باستان‌شناسانه تاریخ و طریق عبور از حوزه عمل و کلنگ به عرصه قلم و ماده به مفهوم و یا به عبارت دیگر از منطقه‌های داده‌های مشهود به حیطة بوده‌های مفقود، یا امور مریبی به نامریبی و شمار هنگفتی از مسأله‌های ریز و درشت دیگر هم نقد و تحلیل فلسفی‌تر را می‌طلبند و هم نحوه نگاه نظری و معرفت و معناکاوتر را در فهم یکی از پیچیده و سؤال‌خیزترین ابزارهای شناخت روزگار ما. ابزار شناختی که برآمده از رویکردهای عمیقاً تاریخی و اندیشه و خرد تاریخ‌مدار مدرنیته و از مقتضیات عالم مدرن بوده و همچنان در بستر تحولات نفس‌گیر آن ره می‌سپارد.

### تعامل یا تقابل؟

باستان‌شناسی، دانش تقابل و تعارض میان ماده و معنا، جام و باده، کلنگ و قلم، عمل و نظر، علم و اخلاق، عالم و معلوم، امور مابه‌العرض و مابه‌الذات، امر مشهود و مفقود، ایده و ماده، تجربه و عقل، تعلیل و تدلیل، توصیف و تفسیر، گذشته و اکنون، کهنه و نو و علم و فرهنگ نمی‌بایست تلقی شود. معماری پیچیده باستان‌شناسی چه به‌لحاظ موضوعی - یعنی نوع موضوعات مورد مطالعه باستان‌شناسان - و چه روش‌شناختی و نوع مسأله‌ها و معماهای مطرح شده در آن، بنیاد پذیرفته و برآمده از مواد، مصالح و عناصر چندگونی است که میان بسیاری از اجزاء آن بدون تردید نوعی مماثلت و مناسبت بنیادین می‌توان یافت. البته چنین مماثلت و مناسبتی میان اجزاء معماری باستان‌شناسی به معنای این نیست که باستان‌شناسان در میدان پژوهش با گسست‌های جدی و حفره‌های عبورناپذیر و مفاک‌های پرناشدنی میان گذشته و اکنون، عالم و معلوم، امر مریبی و نامریبی یا مشهود و مفقود و ماده معنا مواجه نمی‌شوند. گسل‌های موضوعی و حفره‌های پرناشدنی و ناکامی‌های معرفتی بر سر راه باستان‌شناسان واقعیتی است غیر قابل انکار. هر چند چنین گسل‌ها و گسست‌هایی بر پیچیدگی مطالعات باستان‌شناسی افزوده و ناکامی‌های معرفتی فراوانی را در پی داشته است؛ لیکن الزاماً به معنای تقابل یا تعارض میان عناصر و اجزایی که هستی و چیستی باستان‌شناسی را به صورت یک ساختار چندگون و چندبنیادی، ترکیب و هویت بخشیده‌اند نیست. باستان‌شناسان ناگزیر

از تن دادن و درگیر شدن با پیچیدگی‌های موضوعی، ناکامی‌های معرفتی و کاستی‌های روش‌شناختی حرفه و رشته خود هستند. آنها هر اندازه به ماهیت پیچیده و معماری تو بر توی باستان‌شناسی وقوف بیشتر یافته و با آمادگی ذهنی جدی‌تر، پیچ‌لاخ‌های دشوار آن را پذیرفته‌اند، راه را برای دستیابی به نتایج مطلوب، مقبول و مطمئن هموارتر کرده‌اند. اینکه باستان‌شناسی دانش و ابزار شناختی چندتباری و چند بنیادی است محل تردید نیست. اینکه موضوعات مورد مطالعه باستان‌شناسان فاقد صراحت لازم بوده و به‌صورت ماده‌های بی‌سیرت و متفرق و منفرد و مخلوش و خاموش و بی‌نام و هویت و تغییر چهره پذیرفته، یافته می‌شوند نیز تردید نیست. اینکه باستان‌شناسان در فراخواندن اجساد و اجسام و بقایای سنت‌ها، فرهنگ‌ها و جامعه‌های مفقود و جمعیت‌های مدفون و منقرض گذشته به شرایط کنونی که در آن زیسته‌اند به آنها هویتی کنونی داده و قاعده‌ها و قالب‌های ذهنی و فکری و داربست‌های مفهومی و کاربست‌های زبانی و نظام‌های شناختاری و فکری عصری خود را بر آنها تحمیل کرده‌اند نیز تردید نیست. اینکه معرفت و منظری را که باستان‌شناسان از گذشته به روی خاص و عام گشوده و باده‌های نو به نو اطلاعات و معلوماتی را که در جام و کام، ذهن و اندیشه و ذوق و ذائقه ملت‌های مدرن و معاصر کرده‌اند همیشه و یا اغلب منزله از انگیزه‌ها و مصون از خطاها و میرای از سلاقی شخصی و علاقی قومی و تمایلات ملی و انگیزه‌ها و اغراض منطقه‌ای آنها نبوده نیز چندان محل تردید نیست. اینکه باستان‌شناسان به دلیل آنکه با شواهد فاقد صراحت و گنگ و الکتی که خود چیزی از ماهیت و هویت یا محتوا و معنایشان به ما نمی‌گویند رویاروی‌اند جای شک نیست. اینکه باستان‌شناسان در گویا و خوانا کردن و خوانش و رمزگشایی و معناکاو و تقریر و تفسیر ماده‌های مخلوش و داده‌های خاموش و اجساد و اجسام بی‌طرف به طرز اجتناب‌پذیری ناگزیرند از استعدادهای ذهنی و قابلیت‌های فکری و خلاقیت‌های خرد و خیال خود به‌عنوان عالم و فاعل شناسا یا سوژه فعال باری جویند واقعیتی است که کمتر می‌توان در آن تردید روا داشت. اینکه وجاهت علمی و وثاقت معرفتی باشناسان‌شناسی را از آغاز پیدایش تا اکنون که به‌صورت یک‌رشته و دانش جهانی در آمده، مطامع استعماری و مقاصد سیاسی و منافع اقتصادی و انگیزه‌های نژادی، سخت آسیب‌پذیر و مخلوش کرده نیز واقعیتی است که نمی‌توان و نمی‌بایست به اغماض و بی‌انتقاد از کنارش گذشت.

باستان‌شناسی دانشی است سخت شکننده، آسیب‌پذیر و آفت‌گیر و با لغزشگاه‌های بسیار و در مواردی غیرقابل پیش‌بینی. تداخل‌ها و معاصدت‌های چند ضلعی باستان‌شناسان با رشته‌ها و دانش‌ها و تخصص‌ها و حوزه‌های معرفتی خویشاوند و ناخویشایند دیگر، امکان تحدید قلمرو موضوعی و تفکیک مسأله‌ها و ابهامات مطرح‌شده در آن و همچنین تمایز روش‌ها و راهکارهای عملی و نظری اتخاذ و

استخلام شده در باستان‌شناسی را از قلمرو موضوعی و روش‌شناختی رشته‌ها و دانش‌های دیگر، بسیار پیچیده، دشوار و در مواردی حتی ناممکن کرده است. اینها همه مؤید این واقعیتند که چه اندازه باستان‌شناسی در فرآیند رشد تدریجی‌اش طی سده‌های اخیر به طرز شتابناک و نفس‌گیر چهره عوض کرده و مرحله به مرحله معماری آن پیچیده و دیدالی‌تر شده و هر بار و در هر مرحله در مسیر حرکت و حیات پرماجراییش عناصر، اجزاء، مواد و مصالحی که ساختار آن را ترکیب بخشیده و به وجود آورده‌اند هم حجیم و جسیم‌تر شده‌اند و هم آنکه چندگون و چندتباری‌تر. واقعیت این است که اکنون در سطح جامعه جهانی با طیفی از انواع باستان‌شناسی‌های رومی و بومی، علمی و عرفی و ذوقی، سنتی مشرب و نوگرا، مدرن و پسامدرن و نحله‌های فراوان توصیفی و تفسیری مواجه هستیم که بی‌چراغ نظر و نقدهای تحلیلی و مناظر فلسفی‌تر هیچ تصویر درستی از آنچه به وقوع پیوسته نمی‌توان ارائه داد. حرکتی که شش دهه پیش در محافل باستان‌شناسی غرب یعنی در زادگاه و زیستگاه آرکئولوژی به صورت دانش جدید آغاز شده و همچنان به طور جدی دنبال می‌شود.

واقعیت این است که در شرایط فعلی، ابزارهای کنترل درون‌رشته‌ای باستان‌شناسی از چنان کارایی لازم به منظور مهار کردن رشد شتابناک انواع شبه‌باستان‌شناسی در درون و بیرون رشته برخوردار نیستند. اهمیت فلسفه، معرفت‌شناسی و نقدهای نظری رشته‌ها و دانش‌ها در این است که می‌تواند تصویری خردمندانه، جامع‌نگر و انتقادی‌تر از هویت و ماهیت آنها و اینکه به درستی چه هستند و چه نیستند ارائه دهد.

**خاستگاه غربی باستان‌شناسی به مفهوم یک رویکرد و دانش جدید** کشف، جراحی و نگارش باستان‌شناختی تاریخ را در دوره جدید اغلب مصادف دانسته‌اند با غروب دیانت و افول تجربه امر قدسی و ظهور رویکردهای غیر اسطوره‌ای و قداست‌زدایی فرهنگ و اندیشه و مدنیت و معرفت طی قرون اخیر در غرب. واقعیت این است که سده‌های مرطوب و سبز ارزش‌ها و اندیشه‌های فرهنگ رنسانسی در ایتالیا و سرازیر و فراگیر شدن آن فکرها و ایده‌ها و ارزش‌ها در میان جوامع دیگر اروپای غربی که اینک مراحل بحرانی خود را سپری می‌کند با نوعی ذائقه و رویکرد «آرکئولوژیک» (باستان‌شناختی) به «چیزها» آغاز شد. هر چند در آن دوره هنوز باستان‌شناسی به صورت یک رشته و دانش دانشگاهی در محافل علمی مطرح نبود و تدریس نمی‌شد، لکن در مراکز قدرت و حکومت و سلطه و سیادت و سیاست و سرمایه و ثروت و اشرافیت و دیانت و میان نخبگان فکری و فرهنگی و هنری و اهل ذوق و دانش و پژوهش و حتی برخی اقشار متوسط اجتماعی، رویکرد آرکئولوژیک به گذشته و ذائقه باستان‌پسند و ذوق باستان‌پرست و تمایلات باستان‌گرایانه به تاریخ و موارث مدنی و معنوی و یا اصولاً هر پدیده و رویدادی آشکارا سیطره داشت. در آثار متفکران این دوره خصوصاً قرون به اصطلاح روشنگری

باخترزمینی شواهد مهمی را می‌توان یافت که مؤید رویکرد جدید تاریخی به‌ویژه باستان‌شناختی به گذشته است. آثار متفکرانی چون ویکو (۱۷۴۴-۱۶۶۸)، ولتر (۱۷۷۹-۱۶۲۴)، کندورسه (۱۷۹۴-۱۷۴۳)، هردر (۱۸۰۳-۱۷۴۴)، شیلر (۱۸۰۵-۱۷۵۹)، سنت سیمون (۱۸۲۵-۱۷۶۰) داینلوفسکی (N, Danilevsky)، توماس کارلایل (۱۸۸۱-۱۷۹۵) و دیگران، گرانباز از مناظر و رویکردهای جدید به تاریخ بوده و صبغه و ذائقه آرکئولوژیک را در دوران‌بندی‌های نظری برخی از همین متفکران از رویدادهای تاریخی گذشته پیش از آنکه دانش باستان‌شناسی مطرح و وارد میدان عمل شده باشد به صراحت می‌توان مشاهده کرد. رویکردهای باستان‌شناختی به موارث هلنی-رومی در ادبیات، معماری و دیگر هنرهای سبک نئوکلاسیک این دوره واقعیتی است غیر قابل انکار. اشننگلر و توین‌بی مورخان نامدار دوره جدید غرب، باستان‌شناسی و کشف آثار و بقایای تمدن‌های مفقود و مدفون گذشته را از امتیازات و افتخارات تمدن غربی در دوره جدید تلقی کرده‌اند. البته اینکه چه اندازه رویکرد و کشف باستان‌شناختی تاریخ مایه افتخار و امتیاز بوده و به چه میزانی موجب افتقار و انحطاط، جای بحث دارد. لیکن نکته مهم این است که بدانیم چه قوه و قابلیتی در لایه‌های نهان‌تر تاریخ و تفکر باختر زمینی وجود داشته که به چنین رویکرد، کشف یا جراحی انجامیده است. معمولاً ضرورت جراحی را هنگامی احساس کرده‌ایم که موجود زنده‌ای از بیماری مزمن رنج برده و در معرض خطر جدی قرار گرفته است. مسأله اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا جراحی باستان‌شناختی تاریخ را می‌توان به منزله یک امر اجتناب‌ناپذیر به منظور عبور از نوعی بیماری و بحران که عقل آتشناک و مدنیت ملتهب باختر زمینی در دوره جدید با آن مواجه بوده و از آن رنج برده تلقی کرد؟ مسأله مهم دیگر آن که چرا همه اینها آنجا و در آن نقطه و مقطع از تاریخ و فرهنگ جهانی؟ واقعیت این است که منطقه غربی تاریخ جهانی طی سه هزاره اخیر متراکم از رویدادهای مهم و بنیادین بوده است. ظهور پیامبران در مدیترانه شرقی و متفکران هلنی در حوزه اژه و یونان و تجربه ادیان و آیین‌های بسیار نمی‌توانسته بی‌تأثیر بر نگاه تاریخی غربیان به تقدیر تاریخی خویش باشد. همه فرهنگ‌ها در هر جا که بنیاد پذیرفته و تداوم و توسعه یافته و سپس به افول گراییده‌اند، تاریخی ره سپرده‌اند. حتی متافیزیکی، متعالی، روحانی یا به اصلاح روز فراتاریخی‌ترین تجربه فرهنگ‌ها، آیین‌ها و فکرها، تاریخی به وقوع پیوسته و ملبس به شرایط تاریخی شده‌اند؛ لیکن در سنت و تجربه تاریخی باختر زمین به‌ویژه در سنت یهودی-مسیحی غربی شده، تاریخ همواره محوریت خاصی داشته است. امر اتفاقی نیست که در سر آغاز انجیل یوحنا «آرچه» (Arche) و «لوگوس» (Logos) «یگانه با «تئوس» (خدا) همسرشت آمده و در همان انجیل نیز تجسد تاریخی خداوند در عیسی مسیح (ع) گواهی داده شده است. وقتی در دوره جدید،

ایمان به آن آرخبه، لوگوس و تئوس یگانه و هم‌ذات مورد تردید و سپس انکار قرار می‌گیرد آنچه از آن تاریخ قدسی و الهی و روحانی به جای می‌ماند جسم و جسد ایمان به خدای مرده و مدفونی است که برای بن‌بخشی نوین تاریخی می‌بایست جراحی شده و بقایایش زیر سقف موزه‌ها به تماشا نهاده شود. واقعیتی که نیچه بیش از هر متفکر دیگری در غرب وقوع آن را بر ملا کرده است. اینک با از کف رفتن آن باده‌های کهن قدسی وارد تاریخستان جام‌های شکسته و "آرخبه‌ها" (Archai) و "لوگوس‌ها" (Logoi) منفرد و متفرد و جزیی و مفقود شده و با کنگ و دلو باستان‌شناسی از گوری به گوری و از لایه‌ای به لایه‌ای در طلب باده دیگری از معرفت، سرمایه اندیشه و ثروت عمر نسل‌ها هزینه می‌شود. در این عرصه چه ابزاری مؤثرتر و کارآمدتر از باستان‌شناسی و چه پناهگاهی مطمئن‌تر از موزه‌های عالم مدرن برای روح سرگشته، بی‌قرار و سرنوشت مبهم انسان غربی. باستان‌شناسی اینک به صورت یک دانش و شاید بتوان گفت رویکرد جهانی درآمد و موزه‌ها نیز به منزله پدیده‌ای جهانشمول در تاریخ و فرهنگ همه جوامع مدرن و معاصر حضور دارند؛ لیکن هم برای نیل به فهم ماهیت آن، هم آگاهی از هویت این، اینکه به حقیقت از لایه‌های درونی‌تر کدام سنت فکری، تجربه و تقدیر تاریخی سر بر کشیده‌اند هم چراغ نظر را می‌بایست در کف داشت هم نقدها و تحلیل‌های فلسفی و معرفت‌کاوتر را می‌باید جدی به حساب آورد.

### باستان‌شناسی کنشی ذوقی یا شناختی مبتنی بر عقل و نقل یا آنکه دانشی متکی بر تجربه؟

باستان‌شناسی به صورت یک دانش مستقل با موضوعات، مسأله‌ها، راهکارها و اهداف مشخص و نتایج به کف آمده از مطالعات با قاعده و ضابطه و روشمند در هیچ دوره‌ای در گذشته وجود نداشته است. در دوره جدید نیز مراحل جینی خود را در رحم ارزش‌ها و ذات‌ه‌های فکری سده‌های رنسانس در جوامع اروپایی به صورت فعالیت‌های ذوقی به سر کرده، سپس در دامن متفکران عهد روشنگری و تحولات علمی و فنی همان جوامع غسل تعمید داده شد. اینک که پس از پشت سر نهادن آن مراحل به صورت دانشی پیچیده با پیچ‌لاخی از طرح‌ها و برنامه‌های پژوهشی و تلی از موضوعات و شمار متعددی از مسأله‌ها و روش‌های چندگون درآمد است و ضرورت ایجاب می‌کند معرفت و منظری مطمئن‌تر و مؤثوق‌تر از ماهیت روش‌ها و راهکارهای اتخاذ و استخدام شده در آن داشته باشیم. اینکه باستان‌شناسی دانشی ذوقی بوده و با ذوق ره می‌سپارد یا عقلی و با عقل و نقل و یا آن‌که به طریق مشاهده و آزمون، مسأله‌ای است که هر باستان‌شناسی می‌باید نقش، سهم و حدود کارکرد هر کدام را در رشته خود بداند. اما اینکه تعریف ما از ذوق، عقل، نقل و تجربه چیست؟ یا آن‌که اگر باستان‌شناسی یک رشته علمی است نه ذوقی و

یا آن‌که در زمره رشته‌ها و حوزه‌های شناخت عقلی و نقلی قرار نمی‌گیرد، چرا؟ و یا اصولاً نسبت باستان‌شناسی با هر کدام از رشته‌ها و حوزه‌ها و روش‌ها چگونه است؟ به دیگر سخن با کدام یک خویشاوندتر بوده و با کدامیک بیشتر تعامل می‌تواند داشته باشد؟ و مسایل بسیار دیگر از این دست در حوزه معرفت‌شناسی، فلسفه و حتی باستان‌شناسی نظری قابل بحث‌اند. حتی وقتی به لحاظ نوع موضوعات یا سنخیت شواهد مورد مطالعه باستان‌شناسان و روش‌های تجربی اتخاذ شده به منظور حل مسأله‌ها و آزمون فرضیات مورد نظر در باستان‌شناسی می‌پذیریم که باستان‌شناسی دانشی تجربی است؛ باز همچنان با مسأله‌های اساسی‌تر دیگر مواجه هستیم که می‌بایست به آنها پاسخ داد. مسأله حدود تجربه یعنی مشاهده و آزمون در باستان‌شناسی یا قابلیت مشاهده‌پذیری شواهد باستان‌شناختی، درجه و دامنه آزمون‌پذیری فرضیات مطرح شده در آن، وثاقت معرفت و نتایج به دست آمده از مشاهدات و مطالعات باستان‌شناسان، حدود و جایگاه عقل و نقل به عنوان ابزارهای مکمل مشاهده در باستان‌شناسی، پذیرش یا عدم پذیرش مشارکت دادن ذوق و خلاقیت‌های ذهنی در پیچ‌لاخ مشاهدات باستان‌شناسی و مسأله‌های ریز و درشت فراوان دیگر همه مربوط می‌شوند به حوزه مسؤولیت فلسفه باستان‌شناسی و بهره گرفتن از چراغ نظر به منظور دستیابی به آگاهی و فهمی عمیق‌تر از هستی و چیستی باستان‌شناسی به مثابه یک رشته و دانش مستقل، اینکه به حقیقت چه هست و چه نیست؛ بسیار دشوار و یا اساساً ممکن نیست.

### باستان‌شناسی و مسأله معانی مفقود در داده‌های مشهود

فرهنگ، جهان معناهاست. معنایی که در پیچ‌لاخی از نشانه‌ها و رمزهای چندتباری و چندگون از نشانه‌ای و هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، ذوقی و زیباشناختی و متافیزیکی گرفته تا «فیزیکی» بنا و بپا شده‌اند. از این منظر، فرهنگ عالم دلالت‌هاست. یعنی گفت‌وگو میان دال‌ها و مدلول‌ها؛ لکن جهان باستان‌شناسی بیشتر جهان نشانه‌ها، رمزها و دلالت‌ها، معناها، قصدها، نیت‌ها و رفتارهای مفقود (Lost archai, Lost Logoi) است، نه زنده و پویا. شواهد باستان‌شناختی به تعبیر اوژن نستاپنی (E. Neustupny, 1993) بی‌معنا (Meaninglessness) یا به مفهوم درست‌تر «بی‌معنا شده» هستند. بی‌معنا شده به این مفهوم که آنها از زیستگاه فرهنگی خود خارج شده‌اند؛ میان قصدها و نیت‌ها و عاملان و فاعلانی که آنها را آفریده‌اند فاصله و شکاف جدی افتاده است. این مغاک‌ها در باستان‌شناسی اغلب عبورناپذیر و پرناسدنی هستند. البته شواهد باستان‌شناختی گماهو بی‌معنا نیستند. معنا، قصد، نیت یا نیت‌مندانی (intentionality) از عناصر بنیادین هر واقعیت یا پدیده و یا رویداد فرهنگی، انسانی و تاریخی و همچنین شواهد باستان‌شناختی است. عالم بشری عالم نیت‌ها، انگیزه‌ها، قصدها و اراده‌ها و رفتارهای

معنادار خودآگاه و ناخودآگاهی است که از انسان به مثابه عامل و فاعل خلاقیتی که در فرهنگ حضور ذووجهین فردی و جمعی دارد، سر بر می‌کشند. تردید نیست که عوامل و علل بسیار دیگری در چگونگی و فرآیند تشکّل و تعین و تطوّر و تحول و همچنین استمرار و عدم استمرار جهان پیچیده نشانه‌ها و رمزها و معناها دخالت داشته‌اند. باستان‌شناسی به چنین جنبه‌ها و جهاتی نمی‌تواند بی‌توجه باشد. همانطور که جهان فرهنگ، جهان چندنشانه‌ای و چند معنایی است شواهد باستان‌شناختی نیز علی‌رغم خصلت مادی، ناگویا و گسست معنایی‌شان، شواهد چند معنایی (Polysemous) هستند. زبان که زنده و در مقایسه با شواهد مادی، مستقیم‌ترین طریق ایجاد ارتباط انتقال نیت‌ها، قصدها، اندیشه‌ها، معناها، معرفت‌ها و ایده‌هاست؛ در موارد بسیار گام از این حوزه نیز فراتر نهاده خود را در درون تجربه آشکار کرده و با حضور فعال و نقش بسیار تعیین‌کننده؛ بر ایده و فکر تأثیر می‌نهد. زبان در ساحت هنر، ذوق و زیباشناختی یا تجربه‌های دینی و شهودی و اشراقی چنین است. شواهد باستان‌شناختی به لحاظ نشانه‌شناختی (semiology) و نمادشناختی (symbolology) می‌توانند بر سطوح متفاوت نشانه‌ها و معناها مفقود دلالت داشته باشند. دلالت‌هایی که در حوزه تجربه‌های دینی و ذوقی و زیباشناختی یا مدلول خود در عصری که می‌زیسته‌اند در پیکر واحد نمایانده می‌شده‌اند. برای مثال یک صلیب به مثابه یک رمز دینی برای یک مسیحی دال و مدلول را شامل می‌شود. همین‌طور تبر مقدس مینوسی یا فروهر ایرانی محمل هر دو است. یعنی هم دال و هم مدلول. باستان‌شناسان در خوانش و تفسیر معناها دشواری‌های بسیار بر سر راه داشته و با موانع بسیار نیز روبه‌رو می‌آیند. آنها هم به اطلاعات و معلومات دانش‌ها و رشته‌های نشانه‌شناسی و مشرب‌های تفسیری و مطالعات هرمنوتیک نیاز دارند، هم آن که به بهره گرفتن و به کار انداختن هر چه بیشتر عقل و نقل و مناظر فلسفی و تأویلی‌تر. اصولاً کاوش و خوانش و معنایی و معناشناسی و تفسیر معناها مفقود، باستان‌شناسان را بیش از هر حوزه دیگر با فلسفه و رشته‌ها و دانش‌های نشانه‌شناسی درگیر می‌کند. در تاریخستان معانی مفقود، چراغ نظر و فانوس عقل‌شانه به شانه ابزارهای مشاهده در میدان عمل راه را برای حصول به نتایج مطلوب هموار و آسان‌تر می‌کند.

### حقیقت یا هویت؟

باستان‌شناسان به راستی به دنبال چه می‌گردند؟ جام‌های شکسته؟ یا باده‌های ریخته و از کف رفته؟ آیا اساساً باده‌ای از معرفت، معنا و حقیقت یا حتی هویتی در جام‌های شکسته و اجساد و اجسام متفرق و خاموش باستان‌شناسی از گذشته به‌جای مانده که باستان‌شناسان در طلب‌اش این چنین سرمایه عمر و اندیشه خود را هزینه می‌کنند؟ معرفت، معنا، حقیقت و هویت چیست؟ باستان‌شناسان به دنبال کدام معرفت، معنا، حقیقت و هویتی هستند؟ به دیگر سخن مراد

باستان‌شناسان از معرفت، معنا، حقیقت و هویتی که مدعی آن هستند چیست؟ باستان‌شناسان با فانوس هویت می‌خواهند به حقیقت دست یابند یا آن که در پرتو حقیقت طالب هویت‌اند؟ آیا شکاف، فاصله و فراقی که میان حقیقت و هویت در دوره جدید افتاده امری اجتناب‌ناپذیر بوده و اصولاً چنین گسستی ماهوی و ذاتی است. یا آن که عرضی و غرضی و مقطعی؟ واقعیت این است که با غروب فروغ حقیقتی، خورشید خردی دیگر در باختر زمین پس از سده‌های رنسانس و روشنگری طلوع کرده است. اینک تشعشع آشناک آپولونی آن و همچنین شعله‌های آتش پرومته‌ای دامن فرزندان آدم را از آن سوی قطب تا این سو و از انتهای مرزهای مدنیت شرقی تا غرب قاره مدنیت‌های سرخ‌پوستی گرفته است؛ و مدعی است که با غیبت خدا بشر ظهور کرده است. با افول امر قدسی، انسان زیبایی را کشف کرده است. با غروب حقیقت الهی، به هویت انسانی خود دست یافته است؛ و منادی است که با پایان گرفتن عصر و عهد مشارکت و بازیگری و حضور فعال و زیررانه و مؤمنانه در پیشگاه و بارگاه حقیقت، عصر تماشاگری «واقعیت» آغاز شده است. با نفی فرا تاریخ، تاریخ را کشف کرده است. با حذف حق الهی به حقوق انسانی خود دست یافته است. با گسستن بند از بند سنت و تار از پود دیانت و معنویت به بدعت و مدرنیت؛ رسیده است. با راز زدایی حقیقت هستی به کشف واقعیت و معرفت جهان نایل آمده است. با انکار ابدیت و سرمدیت، زمان را برای نخستین بار کشف کرده و افتخار اختراع ابزارهای پیچیده و حساس اندازه‌گیری زمان را از آن خود می‌داند. با روی تافتن از محشر فردا جراحی و حشر باستان‌شناسانه تاریخ را افتتاح و آغاز کرده است. و موارد بسیار دیگر که مجال طرح یک به یک آنها در نوشتار حاضر نیست از مدعیات اندیشه، عقلانیت و مدنیت عصری است که اینک در تاریخ همه سنت‌ها و فرهنگ‌ها، مدنیت‌ها و معنویت‌ها حضور داشته و بر تقدیر تاریخی آنها نیز تأثیر نهاده و همچنان نیز می‌نهد و خود را مدعی بی‌رقیب و میراث‌خوار و میراث‌دار همه سنت‌ها و فرهنگ‌ها می‌داند. باستان‌شناسی، مولود و از مقتضیات چنین شرایطی بوده است؛ لیکن اینها همه نه تنها از اهمیت آن نمی‌کاهد که بر حساسیت آن می‌افزاید. باستان‌شناسی دانشی است سخت‌شکننده، پیچیده، آفت‌گیر و آسیب‌پذیر. استفاده ابزاری از آن دام مهلکی است، نهاده بر سر راه همه باستان‌شناسان. لیکن علی‌رغم همه دشواری‌ها و ماهیت شکننده آن امکان این که باستان‌شناسی در طلب باده‌ای از حقیقت به هویت نایل آید همواره وجود دارد. اما بالعکس آن تأمل می‌طلبد. به سخن مولانا:

نام احمد جمله نام انبیاست / چون که صد آمد نود هم پیش ماست

سلام صدق و دعای خیر ما بدرقه راه همکاران فاضل و دوستان گرانمایه‌ای باد که با ارایه آثار و نظرات خود در تنظیم و تدوین و چاپ و انتشار هر چه مطلوب و مقبول‌تر شماره دوم مجله باستان‌شناسی با ما سهیم شده و یاری‌مان کرده‌اند.